



● گزارش

« یادگار امام و دفتر امام » در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان

قبل از آنکه فرزند امام باشد، امین او بود...

نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران و عضو سابق دفتر امام، به رغم اتخاذ سیره و روشی مبتنی بر مسالمت و اعتدال، از ابتدای پیدایی موج مسموم خاطره نویسی علیه امام (ره) و فرزندش، از نخستین چهره هائی بود که در مصاحبه مسسوطی با روزنامه کیهان، به این تشکیکها و شبهات پاسخ داد. او که با آرامش و اعتدال در تمامی عرصه های مبارزه و انقلاب حضور داشته است، موکداً بر این نکته پای می فشرده که نباید راه را بر این امواج تخریبی گشود.

او در این گفت و گو، نکات مهم و ناگفته ای را از حوادث شاخص سالیهای پایانی حیات امام نقل کرده است که دستمایه پژوهنگانی تواند بود که دغدغه تفحص در این مقطع از تاریخ معاصر را دارند. آقای رحیمیان چون همیشه، با نهایت دقت به بازخوانی متن مصاحبه پرداخته و آن را برای ما ارسال کرده اند.

در آن شرایط، بیشتر جنبه های عاطفی و ارتباط با حضرت امام (ره) برایمان مهم بودند.

شما به هر حال با انگیزه های سیاسی از ایران فرار کرده و به نجف مشرف شده بودید. با توجه به گرایشات سیاسی حضرت امام (ره) و علاقه شما به شخص ایشان و منش و روششان، گرایش خود را به حاج احمد آقا چگونه تحلیل می کنید؟

طبیعی بود که حاج سید احمد آقا از نظر همسویی با حرکت حضرت امام (ره) و علاقمندی به نهضت، همچون حاج آقا سید مصطفی و از نگرش سیاسی بسیار خوب و منطقی با خط حضرت امام (ره) برخوردار باشد. این امر بسیار طبیعی بود و اگر غیر از این بود، باید موجب حیرت می شد. ما که در هیچ یک از مراحل، کمترین تفاوتی در شیوه و روش ایشان و مرحوم حاج آقا سید مصطفی در پیروی از سیره امام (ره) نمی دیدیم و لذا هنگامی که حاج سید احمد آقا به نجف آمدند، دوستیشان با همان طیف جوانان عاشق امام (ره) شکل گرفت. به همین دلیل هم ما خیلی سریع با هم آشنا و صمیمی شدیم.

ملاقات بعدی شما با ایشان چه موقع پیش آمد؟

آن دوران گذشت تا زمانی که ما به ایران آمدیم و امام (ره) در جماران مستقر شدند و ارتباط بسیار نزدیک و مستمر ما با حاج احمد آقا از اینجا شکل گرفت.

از سفرهای بعدی ایشان به نجف، خاطره ای به یادتان نیست؟ خیر، این دیگر اواخر بود که ما از نجف به کویت رفتیم و دیگر نتوانستیم به عراق برگردیم. در آن مقطع بود که حاج احمد آقا آمد و طبعاً بیشتر هم ماندگار شد تا آخرین سفری که با امام (ره) همسفر شد به طرف مرکز کویت و بعد هم پاریس.

پس از بازگشت به ایران چه کردید؟

باید یک نکته را عرض کنم که ما همیشه عادت کرده بودیم همراه دوران غربت امام (ره) باشیم. لذا وقتی که امام (ره) به ایران برگشتند، نزدیک مدرسه علوی، در دفتری در ارتباط با نامه هایی که برای حضرت امام (ره) می آمد، با آقای رسول محلاتی همکاری داشتیم و آن از حدام فوق العاده اطراف حضرت امام (ره) و اقامتگاه ایشان ایجاب می کرد که ما خیلی در آن فضا وارد نشویم. این روال معمول ما بود. همراه امام (ره) به قم هم رفتیم. آنجا دیدیم که امام (ره) خیلی دوستدار و عاشق دارند، بعد از چند ساعتی که در قم بودیم و به اصفهان رفتیم و چند ماهی آنجا ماندیم.

جنازه متلاشی شده بود، چون تابستان و هوا گرم بود و بعد هم او را در وادی السلام دفن کردند. مرحوم زندیه از طلاب خوب تهرانی بود که تازه به نجف آمده بود.

آیا مرحوم حاج سید احمد آقا در آن سفر برای درس خواندن آمده بودند یا برای دیدار از امام (ره)؟

بیشتر برای دیدن امام (ره) آمده بودند و لذا مدت زیادی در نجف نماندند.

در این اولین برخورد، چه ویژگی هایی در ایشان توجه شما را جلب کرد؟

در آن دوران هم ما جوان و شاید هفده، هیجده ساله بودیم و هم ایشان تقریباً همین سنین را داشت. ویژگی های بارزی چون شور و حال دوره جوانی و به ویژه فرزند امام (ره) بودن، در ارتباط با ایشان برای ما بسیار ارزش داشتند. ما آن چنان عشقی به امام (ره) داشتیم که دیوار کاهگلی منزل حضرت امام (ره) در محله یخیال قاضی قم را هم می بوسیدیم و از مشاهده اش لذت می بردیم و اشک می ریختیم. طبیعتاً حاج احمد آقا به عنوان فرزند امام (ره) که تازه هم وارد لایس روحانیت و دروس حوزوی شده و در زندگی، مسیر امام (ره) را برای خودش انتخاب کرده بود، برای ما جای خودش را داشت و بسیار محبوب و دوست داشتنی بود، یعنی ما

از نخستین آشنایی های خود با مرحوم سید احمد آقا خاطراتی را نقل کنید.

از هنگامی که به قم مشرف شدم و اساساً با عشق زیارت امام (ره) طلبه شدم و به قم آمدم تا سال ۴۴ که حضرت امام (ره) از ترکیه به نجف منتقل شدند و من هم از ایران فرار کردم، با آن که با مرحوم حاج آقا مصطفی بسیار نزدیک بودم و به منزلشان رفت و آمد داشتم، مرحوم حاج سید احمد آقا را ندیده بودم. خیلی وقتها بسیاری از اعلامیه ها را می رفتم منزل حاج آقا مصطفی و دریافت می کردیم، ولی الان که فکر می کنم، در آن فاصله، خاطره ای از رؤیت احمد آقا یادم نیست و طبعاً با ایشان آشنایی نداشتم. تا زمانی که به نجف مشرف شدیم. در تابستان سال ۲۵ یا ۴۶ بود که ایشان برای اولین بار به نجف مشرف شدند و ما از نزدیک با ایشان آشنا شدیم و خیلی سریع، رفاقت صمیمانه ای پیدا کردیم. به گونه ای که مثلاً در یکی از ایام، ایشان بنده را با مرحوم حاج اصغر آقای کنی برای ناهار دعوت کرد و ناهار را هم مادرشان از همان غذایی که برای حضرت امام (ره) درست کرده بودند، برای سه نفر قابلمه کوچکی را از غذا پر کردند و مرحوم حاج سید احمد آقا قابلمه و سفره ای را برداشت و با هم به کوفه رفتیم. در قسمت شمالی شهر کوفه، در کنار شط، نزدیک منطقه ای به نام قصر ملک نشستیم و ناهار خوردیم. ما مهمان احمد آقا بودیم، اما چیزی که برایمان لذتبخش بود، این بود که از غذایی که برای امام (ره) و در خانه ایشان پخته شده بود، تناول می کردیم.

غذا چه بود؟

طبق معمول پلو و عدس با خرما. البته سیاحت آن روز چندان هم پایان خوشی نداشت.

چرا؟

مشغول تناول غذا بودیم که یک نفر خبر آورد که محسن آقای زندیه در شط غرق شده است. ما خیلی سریع سفره را جمع کردیم و شتابزده به طرف جسر کوفه، یعنی جایی که محسن آقا غرق شده بود، حرکت کردیم.

حاج احمد آقا هم با شما آمدند؟

بله، با مرحوم حاج اصغر آقای کنی و حاج احمد آقا به آنجا رفتیم، به هر حال جنازه محسن آقای زندیه پیدا نشد تا چند روز بعد که در چند فرسخی جنوب کوفه، نزدیک یکی از شهرهایی که بعد از کوفه به طرف جنوب بود، جنازه را پیدا کردند و آوردند. البته

احمد آقا به رغم گرایشات مثبتی که به آقای منتظری داشتند و رفت و آمدهایی که با ایشان داشتند و رفاقتی که با ایشان داشتند، می بینیم در جریاناتی که پیش می آیند، دقیقاً همراه با امام (ره) موضعگیری می کند و دقیقاً با جای پای امام (ره) می گذارد.





کی برگشتید؟

موقعی که حال جسمی حضرت امام (ره) وخیم شد و ایشان را به تهران بردند. هنگامی که در امامزاده قاسم، خیابان دربند بودند و اتفاقاً نزدیک ایام نوروز بود، خدمتشان رفیقیم و در اینجا بود که مجدداً از ما خواستند مسئولیتهایی را بپذیریم. اتفاقاً در آن روز از محمد حسنین هیکل نامه‌ای برای حضرت امام (ره) آمده بود و دادند که من ترجمه کنم. به فارسی ترجمه کردم و تحویل دادم. خط من برای حضرت امام (ره) یادآور دوره نجف بود که در آنجا چیزهایی را می‌نوشتیم یا پاکوئیس می‌کردم، به همین مناسبت آقای رسولی که نزد امام (ره) رفت و برگشت، گفت: «شما باید اینجا بمانید.»

ما با پدرمان از اصفهان آمده بودیم، لذا ناچار بودیم با هم برگردیم. بعد که از اصفهان برگشتیم، امام (ره) به جماران منتقل شده بودند که به آنجا رفیقیم و خاطراتش مفصل است و در زمره خاطرات مربوط به حضرت امام (ره) قرار می‌گیرد.

نقش حاج احمد آقا در بازسازی دفتر حضرت امام (ره) در دوران پس از انقلاب و زمانی که مراجعات بسیار زیادی وجود داشت، چقدر بود. حضرت امام (ره) خودشان چقدر حوزه‌های

مختلف سیاسی و مالی و غیره دفتر را ساماندهی می‌کردند و حاج احمد آقا چقدر در این حیطه فعالیت و تأثیر داشتند؟
دفتر حضرت امام (ره) در اوایل کار گسترده نبود. در ایامی که ما در اوایل انقلاب و انتقال حضرت امام (ره) به جماران به دفتر ایشان ملحق شدیم، کل دفتر عبارت از چهار اتاق سه در چهار و شاید هم کمتر بود. یک اتاق آبدار خانه و یک اتاق هم تلفخانه بود که مرحوم فریددینا در آنجا بود و حاج احمد آقا هم هر وقت به این طرف می‌آمد، در همان اتاق می‌نشست. اتاق سوم اتاق آقای صناعی و انصاری بود و اتاق چهارم اتاق آقای رسولی محلاتی و بنده و مرحوم شهید سلیمی بود. اوایل به صورت نوبتی آنجا می‌ماندیم و بعد امام (ره) فرمودند که به صورت ثابت آنجا باشیم و ما هم منزل را به جماران منتقل کردیم و ماندگار شدیم. به هر حال کل دفتر ما عبارت بود از همین چهار اتاق و کارکنان آن هم هفت هشت نفر بیشتر نبودیم که آبدارچی و کارکنان خدماتی را هم در برمی‌گرفت. بعداً یکی دو تا دکتر بر اساس شیفت می‌آمدند که در دو اتاق بالای حسینیه اقامت کردند. بعدها خود ما هم منتقل شدیم به آنجا. در دو طبقه بالای حسینیه دو سه تا اتاق هست. طبقه دوم یعنی بالاتر از کف حسینیه، ما بودیم و آقای رسولی، بالای آن هم دکترها بودند. بنابراین از نظر سیستم اداری، چیز گسترده‌ای نبود. انبوه نامه‌ها و وجوهای شرعی‌ای را که می‌آمد، صدور قبوض و حساب و کتاب کردنش به عهده ما سه نفر یعنی من و شهید سلیمی و آقای رسولی بود و مرحوم حاج احمد آقا هم در کار ما دخالت نمی‌کرد. در اول کار از جهت دریافت وجوهای، آقای رسولی با امام (ره) در ارتباط بود و بعد از چند ماهی، بنده هم طبق دستور حضرت امام (ره) به ایشان ملحق شدم و در واقع در ارتباط با مسائل یک یک هیئت سه نفره از آقای رسولی، آقای صناعی و بنده شکل گرفت.

طبقه‌بندی بسیار دقیقی داشتند. مسائل بسیار مهم را خودشان مستقیماً مباشرت داشتند، خودشان احضار می‌کردند و خودشان می‌گفتند. مسائلی هم که با پیغام دادن و ابلاغ پیامها، انجام شدنی بودند، طبعاً حاج احمد آقا به عهده داشتند. نکته‌ای که می‌خواهم در اینجا عرض کنم این است که نکته‌ای که مادر طول حیات حاج احمد آقا دیدیم این بود که ایشان واقعاً مورد اعتماد حضرت امام (ره) بود. دلیل هم داشت و آن دلیل هم این بود که

اوایل آقای رسولی دریافتها و آقای صناعی پرداختها را انجام می‌دادند و بعد از تشکیل هیئت سه نفره در سال ۶۰، هر روز باید در مورد مهر شدن قبوض و وجوهای خدمت امام (ره) می‌رسیدیم. در مورد نامه‌ها و ارائه گزارشها و فهرست نامه‌ها، اوایل خود نامه‌ها را خلاصه نویسی می‌کردیم و خدمت امام (ره) می‌دادیم و بعدها فهرست نامه‌ها را می‌دادیم و امام (ره) از میان آنها بعضی را می‌خواستند که مطالعه کنند. حاج احمد آقا در این امور دخالتی نمی‌کرد و سعی داشت حتی الامکان از مسائل مالی و دریافت و پرداخت دوری کند و هیچ دخالتی نداشته باشد و ما مستقیماً زیر نظر حضرت امام (ره) کار می‌کردیم. مسائل مدیریتی دفتر به این شکل، جمع و جور و کوچک بود. از طرف دیگر ملاقاتهای حضرت امام (ره) و تنظیم برنامه آنها بود که بیشتر خود حاج احمد آقا و احیاناً بعضی از آقایان دیگر نقش داشتند. می‌خواهم عرض کنم که دفتر اساساً طول و عرض آن چنانی نداشت که رئیس و مرئوسی داشته باشد. یعنی حاج احمد آقا خودش را حتی رئیس دفتر هم نمی‌دانست. اعضای دفتر مستقیماً مسائل را با خود امام (ره) مطرح می‌کردند و حاج احمد آقا هم گاهی در جریان امور قرار می‌گرفت. گاهی راهنمایی می‌کرد و نقشی را در حاشیه ایفا می‌کرد و هیچ داعیه‌ای مبنی بر دخالت در برنامه‌ها یا نداشت. البته این در مورد مسائل دفتر بود، اما در حیطه مسائل نظام، عمده ارتباط از طریق ایشان برقرار می‌شد. آنچه که در ارتباط با نظام بود، معتقد و رابط حضرت امام (ره)، حاج احمد آقا بود و در مسائل کلان نظام، نقش اول را ایفا می‌کرد. حالا ممکن بود حضرت امام (ره) بعضی از مسائل جزئی را به ما بگویند، مثلاً فرض بفرمایید مرحوم آیت الله آقای مری، نماینده امام (ره) در کویت بود که اخراجش کرده بودند، ایشان رفته بود نزد حضرت امام (ره) و مطلبی را در باره یک روحانی که او را خلع لباس کرده بودند، خدمت امام (ره) گفته و او را معرفی کرده بود. امام (ره) به فقیر فرمودند، «به آقای موسوی اردبیلی بگویند اگر کسی در خدمت آن رژیم نبوده است، حالا اگر یک وقت خطائی هم کرده است نباید به شیوه سلبی با او برخورد کرد.» که من رنگ ردم مطلب را به آقای موسوی اردبیلی گفتم و یا گاهی می‌گفتند به آقای مهندس موسوی مثلاً این مطلب را بگویند یا چنین مقولاتی. مسائل اساسی مربوط به نظام و جنگ را از طریق حاج احمد آقا ابلاغ می‌کردند. امام (ره) خودشان

در طیفهای مختلف هر گاه از ناحیه حضرت امام (ره) مطلبی را مشاهده می‌کردند که خلاف نظرشان بود و در عین حال آن اعتقاد و باور عمیق را به حضرت امام (ره) نداشتند و از آن طرف هم جرئت نداشتند تعریضی به حضرت امام (ره) بکنند، احمد آقا را هدف قرار می‌دادند و می‌گفتند ایشان این کار را کرده است، در حالی که این قبل از آن که توهین به احمد آقا باشد، توهین و افترا به حضرت امام (ره) است.

حاج احمد آقا هیچ وقت در قبال حضرت امام (ره) و رأی ایشان برای خودش و نظر خودش و وجود خودش هیچ شانی قائل نبود، بلکه برعکس، همه وجودش، جوش و خروش و تپش قلبش برای اجرای دستورات امام (ره) در اولین فرصت و بدون فوت وقت بود. امام (ره) اشاره‌ای می‌کردند، در همان لحظه، هر وقتی و در مقابل هر کسی که می‌خواست باشد، پیگیر قضیه می‌شد. ایشان قبل از آنکه فرزند امام (ره) باشد، معتمد امام (ره) بود، امین امام (ره) بود، ولی چون فرزند ایشان هم بود، این خودش از عوامل مشیته بود، زیرا بیشترین انس را در درون زندگی حضرت امام (ره) با ایشان داشت، لذا این ارتباط بسیار سهل تر از غیر حاج احمد آقا برقرار می‌شد. حاج احمد آقا در اکثر اوقات با امام (ره) زندگی می‌کرد و کمتر از امام جدا بود. بعداً عرض خواهیم کرد که احمد آقا در زندگی، هیچ چیزی برای خود فراهم نکرد. در این مدت، تنها یک اتاق ساخت که آن هم به خاطر امام (ره) بود نه برای خودش. این اتاق را ممانس به محل دفتر امام (ره) ساخت که همیشه در نزدیک ترین نقطه به امام (ره) باشد، با این که منزل ایشان هم که مال خودشان نبود، در نزدیکی اقامتگاه امام (ره) بود، ولی این اتاق را هم درست کرد که همیشه در دسترس و پا به





رکاب و آماده پیگیری دستورات امام (ره) باشد.

در سالهای اخیر، جریانی که جرئت رویارویی مستقیم با حضرت امام (ره) را ندارد، این شیوه را در پیش گرفته است که چنین القا کند که حضرت امام (ره) در سالهای آخر عمر، به ویژه در رویدادهای بزرگ، تحت تأثیر حاج احمد آقا بودند. شما که از نزدیک شاهد

همه مسائل بودید، این رویکرد را چگونه تحلیل می‌کنید؟

دقت را که عرض کردم احمد آقا دخالت نمی‌کرد. البته تمام کسانی که در دفتر بودند، بعد از امام (ره) بیشترین احترام را برای احمد آقا قائل بودند. سؤال شما را می‌توان به این شکل طرح کرد که اساساً چه چیزهایی در اختیار احمد آقا بود و یا از ناحیه امام (ره) به ایشان تفویض شده بود. می‌خواهم عرض کنم که یک چیزهایی به طور طبیعی قابل تفویض هست. امام (ره) خیلی چیزها را هم به ما تفویض کرده بودند. هر روز افراد زیادی به ما رجوع و وجوهات پرداخت می‌کردند و ما بر اساس یک شاخص و معیار مشخصی، می‌دانستیم که بخشی را باید به روحانیون و ولکای امام (ره) تحویل بدهیم که صرف متخرج محلی بکنند و این کاری است که همه مراجع به طور طبیعی به دفاتر و باوکلای خود تفویض می‌کنند. اگر منظور از تفویض و اعتماد اعتماد کردن این نوع باشد، حضرت امام (ره) به هر یک از افراد در حد خودشان اعتماد داشتند، مثلاً اگر حاج عیسی می‌گفت، «آقا! این استکان نجس است»، برای امام (ره) قابل قبول بود. اگر ما می‌گفتیم فلان شخص برای این که اجازه امور حسبیه برایش صادر شود، آدم موثقی است، برای امام (ره) قابل قبول بود، چون این در دنیا امر متعارفی است که وقتی دو نفر آدم نفع، کسی را تأیید کنند، می‌شود برایش اجازه امور حسبیه صادر کرد. اگر منظور از اعتماد کردن، این نوع مسائل باشد، احمد آقا در جای خودش متمم امام (ره) بود که بعضی از مسائل به ایشان احاله شود. مثلاً فرض کنید که حضرت امام (ره) می‌فرمودند، «بروید بیمارستان و از فلان آقای که بستری هست، عیادت کنید، کمک هم بکنید»، تشخیص میزان این کمک به عهده حاج احمد آقا گذاشته می‌شد. در این حد، نزد همه عقلاً متعارف است. دشمنان انقلاب جوید دیگری منظور نظرشان است. ممکن است کسی بگوید که امام (ره) دست خودشان را بسته بودند و چون حالشان را نداشتند، خیلی چیزها را به احمد آقا تفویض کرده بودند و احمد آقا هم خودش تصمیم گرفته، یکی را بالا برده، یکی را پایین آورده، یکی را عزل کرده، یکی را نصب کرده. اگر منظور این است و یا منظور این است که احمد آقا می‌توانست در ذهن امام (ره) نفوذ و بعد هم جوسازی کرده و یا توأم این دو باشد، می‌خواهم عرض کنم که ما چنین امامی را اصلاً

قبول نداریم که کارش را در مسائل سرنوشت‌ساز کشور و آنچه که شأن خاص نظام باشد، بخواهد چشم‌پوشسته به دیگری تفویض کند و یا آن قدر ساده‌لوحانه برخورد کند که غفلت را دست دیگری بدهد. اگر این بود که امام، امام نمی‌شد. امامی که دنیا نتوانست روی دست او بزند، سازمانهای عریض و طویل کارشناسی و جاسوسی و امنیتی دنیا و هیچ قدرتی نتوانست روی دست امام بزند و امام روی دست همه اینها زد. اگر واقعاً احمد آقا هم مثل امام (ره) بود که باید بگوییم احمد آقا، آدم خارق‌العاده و نابغه‌ای بوده. در حالی که احمد آقا و امثال ایشان، فاصله‌شان با حضرت امام (ره)، فاصله زمین تا آسمان بود.

نبوغ و فراست شخصی که داشتند. قطعاً، اما نسبت به دیگران نه نسبت به حضرت امام (ره). هوشمندی، دوراندیشی، نگاه توأم با فراست و توأم با شناختی که نتیجه آن تقوالاتی جعل لکم فرقان و محصول هفتاد سال ریاضت مشروع و نماز شبها و عبادت‌ها و ریاضت‌ها و تقوای امام (ره) است، فقط خاص ایشان بود. چه در زمان خود حضرت امام (ره) گروههای مختلفی بودند که در چه در راست، در طیفهای مختلف که هرگاه از ناحیه حضرت امام (ره) مطلقاً را مشاهده می‌کردند که خلاف نظرشان بود و در عین حال آن اعتقاد و باور عمیق را به حضرت امام (ره) نداشتند و از آن طرف هم جرئت نداشتند که در مورد مطلق که خلاف میلشان بود، تعریضی به حضرت امام (ره) بکنند. احمد آقا را هدف قرار می‌دادند و می‌گفتند ایشان این کار را کرده است، در حالی که این قبل از آن که توهین به احمد آقا باشد، توهین و افترا به حضرت امام (ره) است. امامی که نتواند دفترش را جمع کند، امامی که نتواند فرزندش را جمع کند، امامی که در مورد تصمیمات سرنوشت‌ساز، تحت تأثیر فرزندش باشد که دیگر امامی نیست که ما قبولش داریم، یادم هست در همان زمان یکی از بزرگان یکی از بلاد به دفتر آمد و به خاطر مسئله‌ای از ظهر تا آخر شب و شب که او را به خانه بردم تا اذان صبح با این آقا صحبت کردم. او هم این ذهنیت را داشت که حضرت امام (ره) تحت تأثیر حاج احمد آقا است و مادر واقع تلاش می‌کردیم این را به او اثبات کنیم که در مورد حضرت امام (ره)، اساساً چنین چیزی قابل تصور نیست و براهین و مدارکی برایش آوردیم و به او ثابت کردیم که تصور اشتباهی دارد. پس از رحلت حضرت امام (ره) هم خیلیها در مورد موضوعاتی که خلاف میلشان بود، وقتی نمی‌توانستند مستقیماً به امام (ره) تعریض کنند و امام (ره) را زیر سؤال ببرند، این مسائل را به حاج احمد آقا منتسب کردند و جالب اینجاست بسیاری از کسانی که در آن زمان خود را از یاران بسیار نزدیک حاج احمد آقا می‌دانستند و اکنون

هم خودشان را از حواریون ایشان معرفی می‌کنند، به طرف مقابل گرایش پیدا کردند و بعضی از کسانی که آن موقع، حاج احمد آقا را مورد هجمه قرار می‌دادند، حالا از ایشان دفاع می‌کنند. من هرگز به یاد ندارم که حاج احمد آقا در هیچ موردی خواسته باشد حضرت امام (ره) را سانسور کند، جز در چند روز اول بیماری حضرت امام (ره) که پزشکان سفارش اکید کرده بودند که مسائل ناراحت‌کننده‌ای که ممکن است قلب امام (ره) را تحت فشار قرار دهد و برایشان خطر دارد، به ایشان گفته نشود. حاج احمد آقا به ما سفارش کردند سخت مراقب باشیم که به دستور پزشکان عمل شود. مثلاً برای چند هفته‌ای، ما عکس شهدا را خدمت امام (ره) نبردیم که امضا کنند، چون هر روز چند تا عکس شهید می‌بردیم و ایشان زیر عکس را امضا می‌کردند یا جمله‌ای می‌نوشتند. پزشکان گفتند این ممکن است به قلب امام (ره) آسیب وارد کند. از این نوع موارد آن هم برای حفظ سلامتی امام (ره) را شاهد بودیم، آن هم بر حسب توصیه پزشکان، اما در مورد ارتباطات امام (ره) امکان نداشت که کسی بخواهد با امام (ره) ارتباط برقرار کند و هیچ‌کس، حتی احمد آقا، بتواند جلوی این قضیه را بگیرد. اولاً در خود دفتر، همین چند نفر، هر کدام متصل به طیفی از مجموعه‌های داخل نظام بودند و کسی که می‌خواست حرفی را مطرح کند و از عناصر انقلاب بود، هر کدام کانالهای ارتباطی را از داخل خود دفتر داشتند. خود احمد آقا همیشه به مطایبه می‌گفت، «فلانی را که می‌بینم یاد فلان کس یا فلان طیف می‌افتد»، راجع به من می‌گفت، «هر وقت تو را می‌بینم یاد حزب الله می‌افتد و هر وقت اسم حزب الله را می‌شنوم، یاد تو می‌افتد». در ارتباط با بقیه دوستان دفتر هم همین عبارت را به کار می‌برد، چون کاملاً معلوم بود که فلان آقا در دفتر با طیف کنار ارتباط دارد. خود اعضای دفتر دارای گرایش واحد نبودند و هر کدام گرایش خاصی داشتند و متصل به طیفی از طیفهای داخل نظام بودند و هیچ‌کس هم نمی‌توانست مانع ارتباط آنها با حضرت امام باشد.

به خاطر نقش مالی که داشتید؟

تعدادی از اعضای دفتر ارتباط ثابت و مستمر با حضرت امام (ره) داشتند، بدون این که حاج احمد آقا در این مورد اثباتاً و نفیاً نقشی ایفا کند. گذشته از اعضای دفتر، خارج از دفتر هم کسانی بودند که ارتباط مستقیم و مستمر با حضرت امام (ره) داشتند و کسی نمی‌توانست مانع از ورود آنها شود، یکی مرحوم آقای لوسانی بود، یکی مرحوم آقای پسندیده بود. بسیاری از طیفهای مرزهای

ما واقعاً در دوران حیات امام (ره)، هیچ وقت از احمد آقا ندیدیم که بخواهد به عنوان فرزند امام (ره) و به عنوان ارشد کسانی که در دفتر و بیت حضرت امام (ره) بودند و در جایگاه بسیار رفیعی قرار داشتند، جایگاه خود را به رخ ما بکشد، نفی و اثباتی و دخالتی در کار ما بکند. به هیچ وجه روح بلند و افق دید بسیار وسیعی داشت.

خاکستری و یا حتی آن سوی مرز انقلاب، از طریق آقای پسندیده، حرفهایشان را به حضرت امام (ره) منتقل می‌کردند. از جمله جبهه ملی‌ها و نهضت آزادیها. آقای پسندیده هر وقت که اراده می‌کرد، می‌آمد و هر چه هم دلش می‌خواست می‌گفت و امام (ره) هم با کمال حوصله گوش می‌دادند. هر وقت آقای پسندیده می‌آمدند و ما حضور داشتیم، امام (ره) اشاره می‌کردند که کارها و کاغذهایمان را جمع کنیم و برویم و یا گوشه‌ای بنشینیم



نتیجه‌ای گرفته شود، ولی متأسفانه نشد و دلیلش هم همان جدال سختی بود که بین آقای منتظری و آقای طاهری پیش آمد که اصولاً روند جلسه از دست ما خارج شد و فضای جلسه تند شد و عصبانیت و فریاد در میان آمد و جلسه طبعاً به نتیجه‌ای نرسید و دست خالی از جلسه بیرون آمدیم.

پس آقای طاهری در آن زمان از منتقدان سخت آقای منتظری بود؟

بله، خیلی از جریان ناراحت بود.

و بعد به جماران برگشتید؟

بله، آنها به اصفهان رفتند و ما هم به جماران برگشتیم. حاج احمد

ایشان البته کمتر به مسافرت می‌رفت، چون احساس می‌کرد باید در جوار حضرت امام(ره) باشد و مراقبت دقیق و سختکوشانه برای سلامتی حضرت امام(ره) بود که از دغدغه‌های مهم و اساسی احمد آقا بود. او با تمام وجودش از جان حضرت امام(ره) صیانت می‌کرد و در حد ایشارگری تلاش می‌کرد. درمانگاهی که در جماران ساخته شد به پیشنهاد و ابتکار احمد آقا بود.

آقا بعد از چند روزی مطلع شدند که برای این کار رفته بودیم. ما اصداد زد و به شدت عصبانی و ناراحت که، «تو به اجازه چه کسی رفتی؟»

علت عصبانیت ایشان چه بود؟

احمد آقا از این ناراحت بود که نکند آنها تصور کرده باشند که ما به دستور احمد آقا رفته‌ایم و این گروه را جمع کرده‌ایم. ایشان می‌گفت، «تو عضو دفتر امام(ره) هستی، چرا بدون اجازه و هماهنگی با دفتر رفتی؟ حالا خیال می‌کنند من به تو گفته‌ام که برو این کار را انجام بده.» من گفتم، «ما قبل از این که عضو دفتر امام(ره) باشیم، دهها سال با آقای منتظری رفیق بودیم و به خاطر اعتقاد شخصی خودمان، به خاطر احساس وظیفه شخصی خودمان رفتیم و آقای منتظری هم هرگز چنین تصویری نمی‌کند، چون ارتباطمان طولانی‌تر از این چیزها بوده و یقیناً کسی چنین تصویری به ذهنش خطور نمی‌کند. من هم از این منظر نرفته‌ام. من و آقای طاهری به خاطر انس دیرینه و رفیقیت و احساس وظیفه کردیم که برویم و نگذاریم این روند به این شکل پیش برود.» به هر حال، منظور این است که در همان قضیه هم مشاهده کردم که احمد آقا چقدر تحفظ دارد که در ارتباط با دفتر امام(ره) و حضرت امام(ره)، یک وقت چیزی خارج از مدار تعیین شده، پیش نیاید.

در ارتباط با مقالات آقای منتظری در مجله پاسدار اسلام چه اقدامی کردید؟

نشان می‌دهد که حاج احمد آقا که در متن این قضیه بود، هیچ وقت کمترین اعتراضی نکرد یا مثلاً راجعاً می‌گفت که امام(ره) در مورد عفو زندانیان و مسائل قضایی، مرتباً به آقای منتظری داشتند و ما می‌دیدیم که روند کار، یک روند کاملاً ایجابی است و احمد آقا هم که بیشتر در جریان این مسائل بود، نگاهش کاملاً به این موضوع مثبت بود و ما هیچ وقت احساس کوچک‌ترین گرایش منفی نسبت به این موضوع نکردیم. احمد آقا به رغم گرایشات مثبتی که به آقای منتظری داشتند و رفت و آمدهایی که با ایشان داشتند و رفتی که با ایشان داشتند، می‌بینیم در جریاناتی که پیش می‌آیند، دقیقاً همراه با امام(ره) موضعگیری می‌کند و دقیقاً با جای پای امام(ره) می‌گذارد.

پیامی که امام(ره) در بهمن ۶۷ دادند، ریشه در گذشته داشت. شما از کی متوجه حساسیت امام(ره) و حاج احمد آقا به این مسئله شدید؟

از زمانی که مسئله مهدی هاشمی اوج گرفت و مطرح شد، خود ما هم خیلی نگران بودیم و نمی‌خواستیم این حادثه اتفاق بیفتد. خود ما از چهار پنج سالگی و پدرمان هم از قبل از آن، سابقه رفیقیت و چهار پنج‌ساله با آقای منتظری داشتند و خیلی بر ایمان تلخ بود که چنین اتفاقی پیش بیاید. لذا از لحاظ اعتقادی احساس وظیفه می‌کردیم. مادر مجله پاسدار اسلام، صفحه ثابتی را در صدر مجله به مباحث نهج البلاغه آقای منتظری اختصاص داده بودیم. داخل مجله، مخصوص امام(ره) و داخل پشت جلد، مختص آقای منتظری بود و تعبیر آیت‌الله العظمی را در باره ایشان، ما مطرح و بیشتر از همه تکرار کردیم که قضیه جای بیفتد. مصاحبه‌های بسیار زیادی با چهره‌های مختلف درباره علم بودن آقای منتظری و مرجعیت آینده ایشان کردیم و همه اینها به خاطر اعتقادی بود که به جایگاه ایشان داشتیم. ما حتی تا شماره اسفند ۱۳۶۷ و فروردین ۶۸، همچنان مقالات آقای منتظری را با همان تعبیرات در مجله پاسدار اسلام داشتیم.

در سال ۶۷ به اصفهان رفتم و با آقای طاهری صحبت کردم و گفتم، «برویم تلاش خودمان را کنیم و نگذاریم این روند به این شکل پیش برود.» بعد از آقای طاهری فرار گذاشتیم. از این طرف هم به تهران آمدیم و با آقای کربویی صحبت کردیم. یک روزی را قرار گذاشتیم. من و آقای کربویی از اینجا رفتیم. آقای طاهری و حاج عباسعلی روحانی هم از اصفهان آمدند و در قم ملحق شدیم و چهار نفری رفتیم پیش آقای منتظری. قبلاً هم گفتیم که اگر تک‌تک برویم، آقای منتظری بر ما غلبه دارد. اگر چهار نفری برویم شاید بتوانیم قانعشان کنیم که این روند مهار شود و جلو نرود. رفتیم و متأسفانه آن جلسه نهایتاً هم منجر به داد و فریاد بین آقای منتظری و آقای طاهری شد، به نتیجه‌ای نرسید.

در آن جلسه چه بحثهایی شد؟ قرار بود چهار نفری صحبت کنیم

و کارمان را انجام بدهیم. آقای پسندیده تقریباً نقش پدر و استاد امام(ره) را داشتند. امام(ره)، هم احترام برادر بزرگ‌تری و هم احترام پدری و هم احترام استادی را یکجا برای آقای پسندیده قائل بودند، لذا هر درخواستی که ایشان داشت، امام(ره) گوش می‌کردند.

احمد آقا در وصیتنامه‌شان نوشته‌اند، «من در راه حضرت امام(ره) به هیچ کس رحم نکردم.» تحلیل شما از این بیان چیست؟

یعنی که آنچه را که امام(ره) گفته بودند، بدون توجه به عواطف و احساساتی که شخصاً نسبت به افرادی داشتیم و بی‌آنکه بگذاریم این عواطف گذشته بر من تأثیر بگذارد، اجرا کردم. این جمله به هیچ وجه به معنی زیاده روی کردن و این که آنچه را که امام(ره) فرموده، انجام دادم، نیست. من جایی عملکردی را از احمد آقا سراغ ندارم که چیزی را از امام(ره) کتمان و امام(ره) را ناراضی کرده باشد. آنچه را که انجام می‌داد به دستور امام(ره) و با اطلاع امام(ره) بود و با قاطعیت هم پیگیری می‌کرد. او همه وجودش وقف حضرت امام(ره) بود. یا به رکاب بود برای اینکه امام(ره) دستوری بدهند و ایشان با قاطعیت انجام دهد. ایشان تا آنجا که من شاهد بودم، بر اساس خواست شخصی با کسی برخورد نمی‌کرد. آنچه که من در ده سال بعد از انقلاب از ایشان دیدم، این بود که احمد آقا منعکس کننده نفی و اثباتهای حضرت امام(ره) بود، ولی این که با کسی برخورد یا جدال شخصی کرده باشد، حداقل من شاهد نبودم.

بسیاری از این شایعات، پس از انتشار خاطرات آقای منتظری و در طول سه چهار سال گذشته اوج گرفته‌اند. شما که با هر سه تن از نزدیک، سابقه آشنایی طولانی دارید، نقش حاج احمد آقا را در فرآیندی که به عزل ایشان منتهی شد، چگونه می‌بینید؟

در تمام این فرآیند، حتی لحظه‌ای ندیدم که حاج احمد آقا، قدمی جلوتر از امام(ره) حرکت کند. همیشه پشت سر امام(ره) حرکت می‌کرد. ما قبل از این جریان و در تمام طول سالهای مبارزه، علاقه عمیق احمد آقا را به آقای منتظری شاهد بودیم. یعنی سرسوزنی چیزی را که نشان از عدم علاقه باشد، ندیدیم، بلکه بر عکسش، نمونه‌های زیادی از علاقه ایشان را مشاهده کردیم. این نمونه‌ها فراوان بودند. مثلاً در سال ۶۶، وقتی می‌خواستیم سندی را امضا کنیم به بانک بدهیم...

چه سندی؟

مربوط به وجوهات شرعی حساب بانکی حضرت امام(ره) بود که به نام حضرت امام(ره) بود، ولی حق امضا و حق برداشت، متعلق به هیئت سه نفری بود، سندی را نوشتم و حضرت امام(ره) و بنده و آقای صانعی و آقای رسولی هم امضا کردیم که این پولها مربوط به شخص ما نیست و اگر حادثه‌ای برای ما یا برای حضرت امام(ره) پیش بیاید، این وجوهات در اختیار آقای منتظری قرار خواهند گرفت. البته این سند منتشر نشده بود تا اخیراً در صحیفه امام(ره) منتشر شد. بعد هم در خاطرات من چاپ شد. امام(ره) هم امضا کردند که مراتب فوق مورد تأیید اینجانب است. امثال این قضایا





خود ایشان هم در همان جا فوت کرد.

در بخش توسعه یافته درمانگاه، بولی وقتی که حضرت امام (ره) بستری شدند، همان درمانگاه کوچک بود. این هم کار خدا بود. در اواخر سال ۶۶ و اوایل سال ۶۷ (ره) امام (ره) اسکته کردند و حدود سی روز بیمارستان بودند که البته این خبر اعلام نشد. این هم داستان مفصلی دارد که معجزه آسا بود. وقتی خدا می خواهد حفظ کند، این گونه است. دکتر پور مقدس که آن روز، نوشتن بود و جان امام را نجات داد، می گفت که حدود ۹ دقیقه قلب امام (ره) از حرکت ایستاد و مجدداً شروع به کار کرد. خداوند به دست دکتر پور مقدس امام (ره) را برگرداند، در حالی که می گویند اگر جریان خون بیش از چهار دقیقه، متوقف بشود، دیگر امیدی به بازگشت نیست. مثل خود احمد آقا که برگشت، مادر مورد امام (ره)، بعد از نه دقیقه این اتفاق افتاد و این یک معجزه الهی در عالم پزشکی بود.

حاج احمد آقا می گفت امام (ره) به محض اینکه چشمه ایشان را باز کردند، به تصور اینکه حالا ایشان را به بیمارستان قلب یا جای دیگری برده اند و علاوه بر مزاحمتی که ممکن است مسائل حفاظتی برای سایر بیماران ایجاد کند، پنهان نگهداشتن چنین امری هم ناممکن است، اظهار نگرانی می کردند. به امام (ره) عرض شد که در درمانگاه مجاور منزلشان هستند و این خبر به هیچ وجه پخش نخواهد شد و جای نگرانی نیست. با این که حاج احمد آقا این کار را بدون اطلاع امام (ره) کرده بود، ساخت این درمانگاه، اسباب خوشنودی و رضایت امام (ره) را فراهم آورد. قضیه فوراً در جنگ داشتیم و اوضاع بسیار حساس بود و امام (ره) هم یک ماه در سی. سی. یوی این درمانگاه بستری بودند و این خبر پخش می شد، برای شرایط حساس، خیلی مشکل آفرین بود و یا اگر این درمانگاه ایجاد نشده بود تا می خواستند امام (ره) را به مرکزی و جایی برسانند، قطعاً تلف می شدند، بنابراین راه اندازی این درمانگاه اقدامی بسیار حیاتی و اساسی بود که با تدبیر احمد آقا انجام گرفت و در واقع جان امام (ره) نجات پیدا کرد. به همین دلیل احمد آقا کمتر به مسافرت می رفت، مگر این که از ثبات سلامتی امام (ره) مطمئن می شد. در چنین وضعیتی به به مسافرت می رفت، منتهی باز به صورت مستمر با دفتر امام (ره) در تماس بود. در این سفرها طبیعتاً در تماس مستقیم با احوال مردم بود. گاهی اوقات با کلاه نمادی می رفت در میان مردم و اصلاً قابل شناخت نبود. من هنوز یکی از آن کلاه نمادین دارم. ایشان به این ترتیب از متن جامعه، اطلاعات دست اولی را کسب می کرد.

کنته مهم دیگری که در زندگی ایشان وجود داشت این است که از فرزند امام (ره) بودن جز سختیها و مسئولیتهایی که در ارتباط با شخص امام (ره) داشت، از نظر مادی و یا اشغال مسئولیتهای سیاسی و اجتماعی هیچ بهره ای نداشت و از این «انت»ها هیچ استفاده ای نکرد. خواهر ایشان، خانم زهرا مصطفوی، این را برای ما نقل کرد که اوایل انقلاب بود که دولت چین از من دعوت کرده بود که به آنجا بروم، سر سفره نهار خدمت امام (ره) عرض کردم که «آقا از ماد دعوت کرده اند که چین برویم». امام آن موقع حرفی

امام (ره) است که آن را پدر جد احمد آقا هم نمی تواند از من بگیرد. هر چه یاداد، من امتداد امام (ره) هستم و باید این کار را بکنم. در حالی که پیش بینی همه این بود که احمد آقا، احتمالاً ما را از دفتر بیرون کند، چند روز بعد، صدایم زد و گفت، امام (ره) موافقت کرده اند حساب ارزی باز کنیم و قرار است که این حساب به نام شما باشد. این حساب به نام امام و با امضای من و آقای کفاش زاده که با کارهای ارزی بانکی در ارتباط بود، باز شد. حالا احمد آقایی که به زعم دیگران و خودم قرار بود به خاطر این که مقابلش ایستاده ام و به او پول نداده ام، مریبون کند، درست برعکس، حق برداشت از حسابی را که از جهاتی، حساس تر از حساب ریالی بود، بر حساب اجازه حضرت امام به ما داد. این نشان می دهد که احمد آقا به هیچ وجه اهل هواهای نفسانی و حب و بغضهای شخصی نبود. او دارای چنین روح بلندی بود که به رغم این که عصبانی شده بود، در همان نقطه عصبانیتش احساس کرده بود که ما امتداد ایمان دقیق است و بنابراین مسئله مهم مالی دیگر حضرت امام (ره) را به ما سپرد.

از حضور احمد آقا به صورت ناشناس در بین مردم و کسب اخبار دست اول به این شکل و انتقال آنها به حضرت امام (ره) چه خاطراتی دارید؟

بله، ایشان البته کمتر به مسافرت می رفت، چون احساس می کرد باید در جور حضرت امام (ره) باشد و مراقبت دقیق و سختکوشانه برای سلامتی حضرت امام (ره) بود که از دغدغه های مهم و اساسی احمد آقا بود. او با تمام وجودش از جان حضرت امام (ره)

در اوایل انقلاب خیلی راحت می شد با چند صد هزار تومان، خانه خرید یا چند هزار متر زمین خرید. یادم هست که در آن سالها در جماران، هزار متر زمین یک حاج احمد آقا به هیچ وجه دنبال خانه خریدن و این مسائل نبود. منزلش می رفتیم و وضعیت زندگیش را می دیدیم که عادی و مثل بقیه مردم بود.

صیانت می کرد و در حد ایثارگری تلاش می کرد. درمانگاهی که در جماران ساخته شد به پیشنهاد و ابتکار احمد آقا بود شاید این تنها کاری بود که بدون اجازه حضرت امام (ره) انجام داد. البته درمانگاهی که الان هست، توسعه یافته آن درمانگاه است و چندین برابر شده است. آن چیزی که احمد آقا ساخت، بسیار کوچک و در عین حال مجهز بود.

از اول تولد پاسدار اسلام، نشریه ما همواره با بحث نهج البلاغه آقای منتظری منتشر می شد. یک شب هیئت تحریریه شامل آقای محتشمی، آقای بیات، آقای محمدی معین، آقای دکتر حافظ نیا، آقای رهبر جمع شدیم و زیاد صحبت کردیم که در ارتباط با ایشان چه کنیم. نظر بعضیها این بود که باید علیه ایشان مقاله های تند و تیز چاپ کنیم. دیدگاه دیگری که من جزو آنان بودم، اعتقاد داشتیم نهج البلاغه بعد علمی دارد و باید چاپ شود، ولی در عین حال من فکر کردم، «حالا که دسترسی به امام (ره) داریم، چرا خودمان اجتهاد کنیم؟» فردا صبح که خدمت امام (ره) رسیدم، ایشان مجله پاسدار اسلام را کاملاً می شناختند. عرض کردم که آیا مقاله های ایشان را چاپ کنیم یا خیر. امام (ره) بلافاصله فرمودند، «شما این کار را نکنید.»

منشأ اصلی عناد این طیف با مرحوم احمد آقا چیست؟ بالاخره هم موضوعیت داشت هم طریقت. هم به عنوان کسی که محکم پای حرف حضرت امام (ره) ایستاده، قاعدتاً از این منظر مینبوض است. از جهت دیگر آیهائی که جرئت تعرض به شخص امام را نداشتند، با تعرض به احمد آقا تلاقی می کردند و ایشان، چوب امام را می خورد.

خاطراتی را از سجایای اخلاقی مرحوم احمد آقا بیان کنید. ما واقعاً در دوران حیات امام (ره)، هیچ وقت از احمد آقا ندیدیم که بخواهد به عنوان فرزند امام (ره) و به عنوان ارشد کسانی که در دفتر و بیت حضرت امام (ره) بودند و در جایگاه بسیار رفیعی قرار داشتند، جایگاه خود را به رخ ما بکشد، نفی و اثباتی و دخالتی در کار ما بکند. به هیچ وجه روح بلند و افق دید بسیار وسیعی داشت. اساساً این مسائل برای اهمیت نداشتند که بخواهد فرمانروایی کند یا تحکمی بر افراد کند و فرمان دستوری بدهد. یک بار ایشان به من تلفن زد و گفت، «الان حاج عیسی را می فرستم، پنجاه یا صد هزار تومان (الان درست یادم نیست) بدهید بیایرد که امام (ره) گفته اند که بزم برای کسی.» گفتیم، «پس شما رسیدش را به من بدهید.» حاج عیسی آمد، پرسیدم، «رسید حاج احمد آقا چه شد؟» گفت، «ایشان چیزی به من ندادند.» گفتیم، «پس تا من پول را آماده می کنم، برو رسید را بگیر و بیایر.» حاج عیسی رفت و به حاج احمد آقا گفت، «فلانی گفته رسید بدهید تا پول را بدهم.» ایشان مجدداً حاج عیسی را فرستاد نزد من و می آیفون زد به من که، «پول را برای خودم نمی خواهی، پول امام (ره) است و این هم دستور امام (ره) است.» گفتیم، «معذرت می خواهم، شب که می خواهم از اینجا بروم باید حساب و کتاب پولهام مشخص باشد. هر پرداختی می کنیم، باید دستور پرداخت و امضای تحویل گیرنده داشته باشیم.» چند بار بعد هم که به خود امام (ره) هم پول دادیم، با ایشان رسید گرفتیم، ما فرمهایی به این شکل داشتیم که مبلغ.... تومان به دستور..... به آقای فلانی پرداخت گردید و برای هر پرداختی رسید داشتیم. هم دستور دهنده و هم گیرنده پول امضا می کردند. مثلاً در مورد حضرت امام (ره) می نوشتیم که بر حسب دستور امام (ره) به حضرت امام (ره) پرداخت شد و امضا می گرفتیم. من قبض را می نوشتم و پول را می بردم برای حضرت امام (ره). ایشان هم مهرشان را از جیبشان درمی آوردند و مهر می کردند. به حاج احمد آقا گفتیم، «ما به امام (ره) هم که پول می دهیم، رسید می گیریم.» حاج احمد آقا گفت، «یعنی مرا قبول ندارید؟» رسید را بعد می دهم. گفتیم، «شاید بعد ما زنده نباشیم و یا یادمان برود و فراموش شود.» دفعه سوم که حاج عیسی را دست خالی فرستادم که برود رسید بیایرد، حاج احمد آقا با عصبانیت نامه ای نوشته بود و اسم مرا هم نوشته بود، بلکه نوشته بود، «آقای صندوقدار! مبلغ صد هزار تومان که امام (ره) دستور داده اند، بدهید حاج عیسی بیایرد.» این خبر مثل بمب در دفتر پیچید و بعضی از دوستان، ما را سرزنش کردند که کار زشتی کردی و وای به حالت که مقابل احمد آقا ایستادی. آنها فکر می کردند که کار ما تمام است و یکی از دوستان، خیلی مشفقانه گفت، «کار خطرناکی کردی.» گفتیم، «ما که برای در دفتر امام (ره) ماندن، کیسه ای ندخته ایم. تا اینجا هستیم باید وظیفه مان را دقیق انجام بدهیم، فویش خرداجمان می کنند. برای ما اصلاً مهم نیست. من دلم با



نزدند. نهار که تمام شد، مرا صدا زدند و فرمودند، «خواهش می‌کنم که شما به این سفر نروی.» بعد از جا برخاستند که بروند. من گفتم، «خب آقا! این حرف را همان جاجلوی جمع می‌زدید. چرا در گوشم گفتید؟» امام (ره) جواب مرا ندادند، ولی با شوخی فرمودند، «آدم وقتی می‌خواهد حرفی را به کسی بگوید در گوشش می‌گوید، به کف پایش که نمی‌گوید.» خودشان هم خندیدند و من هم خنده‌ام گرفت. یک بار هم در آن اوایل آقای مهدوی کنی پیشنهاد کردند که برای نایبندگی مجلس ثبت نام کنم. به امام (ره) عرض کردم، ایشان فرمودند، «تا من زنده هستم، دوست ندارم شما وارد این نوع مسئولیتها بشوید.» این، نگاه حضرت امام (ره) نسبت به احراز مشاغل توسط فرزندان بود. شما زندگی حضرت علی بن ابیطالب (ع) را هم که نگاه کنید می‌بینید در دوره ایشان رسم بود هر کسی که به مقامی می‌رسید، همه اطرافیان خود را وارد دستگاه می‌کرد. ملوک الطوائف بود. معاویه که آمد سر کار، هر چه بنی امیه بود سر کار آورد. مثل وضعیت الان کویت و بحرین و امثالهم که همه خویش و قوم هستند. ولی در حکومت امیرالمؤمنین (ع) به رغم این که این کار رسم بود و حضرت علی (ع) هم دستش از آدمهای شایسته تقریباً خالی بود و فرزندان هم آدمهای لایق و برجسته‌ای بودند، آنها را در هیچ یک از مناصب قرار نداد. در این رویکرد امام (ع)، پیام و درسی هست، یعنی اگر کسی در رأس حکومت قرار گرفت، نباید فامیل و بستگانش را سر کار بیورد. در حکومت اسلامی این گونه است که به وقت احساس خطر، فرزندان حاکم در صف اول نبرد هستند و به هنگام تقسیم غنائم در آخر صف. احمد آقا و حاج آقا مصطفی در ارتباط با مسئولیت‌های سنگین نهضت و خدمت بدون اسم و رسم در خط اول بودند. استفاده شخصی خود از هیچ رانت سیاسی و اقتصادی استفاده نکرد.

درباره سادگی زیستی ایشان نکاتی را بیان کنید. از نظر معیشتی و اقتصادی، یک زندگی طلبگی داشت، همچون امام (ره) در خانه استیجاری زندگی می‌کرد. در حالی که خیلی راحت می‌توانست خانه بخرد. بعد از انقلاب، خانه و زمین حتی در شمال شهر تهران قیمتی نداشت. خیلیها خریدند. نه از بیت المال و سازمان زمین شهری، بلکه با حداقل پولی که می‌توانستند فراهم کنند، در اوایل انقلاب خیلی راحت می‌شد با چند صد هزار تومان، خانه خرید یا چند هزار متر زمین خرید. یادم هست که در آن سالها در جماران، هزار متر زمین یک الی دو میلیون تومان قیمت داشت، ولی حاج احمد آقا به هیچ وجه دنبال خانه خریدن و این مسائل نبود. منزلش می‌رفتم و وضعیت زندگی را می‌دیدم که عادی و مثل بقیه مردم بود. اتاق کارش که کنار دفتر حضرت امام (ره) بود، بسیار ساده و طلبگی و کپی زندگی ساده و اتاق ساده حضرت امام (ره) بود. از نظر ساده‌زیستی و کم هزینه بودن زندگی، یک مقلد واقعی امام (ره) بود. اتاقی را که عرض کردم در کنار دفتر حضرت امام (ره) ساخت، در اواخر عمر ایشان بود. یک اتاق بود با یک زیرزمین، چون زمین مجاور، گود بود و باید می‌آمد بالا تا همسطح اتاق حضرت امام (ره) شود. از این اتاق، یک در به اتاق امام (ره) باز کرده بود. یک اتاق تقریباً سه در چهار بود که دو طرف آن ایوان با عرض یک، یک و نیم متری داشت. بعد از رحلت حضرت امام (ره)، حاج احمد آقا این را به ما گفت که، «یک روز حضرت امام (ره) به اتاق ما آمدند و دیدند که ما اینجالب ایوان یک نرده زده‌ایم. دفعه قبل که آمده بودند، آنجا نرده نداشت. امام (ره) تأملی فرمودند و نسبت به اضافه شدن نرده ایره از ناراضی کردند. احمد آقا می‌گفت با خودم گفتم یک جواب محکم بدهم که امام (ره) قانع شوند. گفتم، «علی تازه راه افتاده است و ممکن است پائین بیفتد و ضربه مغزی شود.» نرده‌هایی که آنجا

آقای پسندیده در منزل بزرگی در بالای منظره زندگی می‌کردند که متعلق به بنیاد شهید بود و از همان اوایل در آنجا مستقر بودند. احمد آقا روی استرداد این خانه به بنیاد حساسیت داشت و می‌گفت، «هر چه زودتر برای تخلیه اقدام کنید و من آقای پسندیده را به خانه خودم می‌آورم.» زندگی با ایشان آسان نبود، چون آخر عمر ضعیف و وسواسی شده بودند.

گذاشته بودند، هزینه‌اش دو سه هزار تومان بیشتر نمی‌شد. امام (ره) تأملی کردند و فرمودند، «انسانها قدم به قدم طاغوتی می‌شوند و برای هر قدم هم توجیهات زیادی درست می‌کنند.» برای امام (ره) حتی ساختن یک ایوان یا نصب یک نرده مطلوب نبود و به احمد آقا تذکر دادند.

از مشایبه‌های اخلاقی حاج احمد آقا و حضرت امام (ره) بگویید. ایشان در بسیاری از جنبه‌ها به امام (ره) شبیه بود. مثلاً می‌دانست که امام چه علاقه عمیقی به خانواده‌های شهدا داشتند. یادداشتی هست که امام بعد از ماه رمضان و قبل از رحلت در باره لغو همه ملاقات‌های غیر از خانواده شهدا نوشته بودند و نشان می‌دهد که ایشان چقدر به آنها علاقه داشتند. همین علاقه به خانواده شهدا را بعد از رحلت حضرت امام (ره)، عیناً در حاج احمد آقا مشاهده کردیم. در طول مدتی که ایشان بعد از امام (ره) زنده بودند، در همه مناسبت‌هایی که در بهشت زهرا برای شهدا برگزار کردیم، از حاج احمد آقا دعوت گرفتیم و ایشان بلااستثنا شرکت کرد. نه تنها شرکت که سخنرانی هم می‌کرد. قبل از سخنرانی

می‌نشست و بچه‌های شهدا می‌آمدند و ایشان دست نوازی به سرشان می‌کشید. در حسینه هم هر چه در خواست ملاقات برای خانواده شهدا کردیم، خودش شخصاً می‌آمد و برای بچه‌های شهدا صحبت می‌کرد. حتی یک مورد را به یاد ندارم که ایشان درباره خانواده شهدا و فرزندان آنها دریغ کرده باشد. دقیقاً مثل خود حضرت امام (ره) بود و نکته بالاتر این که حاج احمد آقا در این سالهای آخر عمرش چندین نوبت مرا صدا زد و گفت، «دلم می‌خواهد برای خانواده شهدا کاری انجام بدهم.» می‌گفتم، «آقا! کار از این بالاتر که هر مراسمی در بهشت زهرا یا حسینه جماران داشته باشیم و از شما درخواست کنیم، می‌آیید، بچه‌های شهدا را نوازش می‌کنید، برایشان سخنرانی می‌کنید.» می‌گفت، «خیر، این چیزها مرا اشباع نمی‌کند. من می‌خواهم بروم شخصاً به خانواده شهدا خدمت کنم.» من چند جور به ایشان پیشنهاد کردم که متناسب با مآثر ایشان باشد و همه را می‌گفت، «خیر! اینها به درد من نمی‌خورد. کاری بگو که بیایم خدمت کنم.» انگار می‌خواست بگوید بگو بیایم جایی را جاور بکنم، لباسشان را بشویم و از این نوع خواسته‌ها. دانلما می‌خواست که من به شکل مصداقی پیشنهاد بکنم. در فکر بودیم که کاری بکنیم که متأسفانه بیمار شد و از دنیا رفت.

از حساسیت ایشان نسبت به حقوق مردم چه خاطره‌ای دارید؟

مرحوم آقای پسندیده در منزل بزرگی در بالای منظره زندگی می‌کردند که متعلق به بنیاد شهید بود و از همان اوایل در آنجا مستقر بودند. احمد آقا روی استرداد این خانه به بنیاد حساسیت داشت و می‌گفت، «هر چه زودتر برای تخلیه اقدام کنید و من آقای پسندیده را به خانه خودم می‌آورم.» زندگی با ایشان آسان نبود، چون آخر عمر ضعیف و وسواسی شده بودند. احمد آقا به رغم دشواری نگهداری از ایشان، روی را برداشت و به خانه خود آورد و گفت که خانه را تخلیه کنید. خانه میلیاردها تومان ارزش داشت و احمد آقا همه تلاشش این بود که آن را به بیت‌المال برگرداند. آقای پسندیده تا آخر عمر نزد احمد آقا بود؟

بله و همان جا هم فوت کرد. احمد آقا نگران بود که نکند آقای پسندیده از دنیا برود و وضعیت خانه معلق بماند. او نمی‌دانست خودش سه سال زودتر از ایشان از دنیا می‌رود.

بسیاری از کسانی که به مدد و پشتیبانی حاج احمد آقا وارد دستگاه حکومتی شدند و پست و مقامی گرفتند، امروزه نه تنها به ایشان که به امام (ره) هم پشت کرده‌اند، در حالی که اگر احمد آقا از آنها حمایت نمی‌کرد، کسی به آنها اعتنایی نداشت. تحلیل شما از این طیف چیست؟

احمد آقا واقعا سعی می‌کرد نیروها را حفظ کند. امام (ره) هم همین طور. من واقعا این چرخشهای صد و هشتاد درجه‌ای را نمی‌دانم چگونه تحلیل کنم. همان کسانی که در اوایل سال ۶۸، در ضدیت با آقای منتظری داغ‌ترین افراد بودند، حالا در طرفداری از ایشان همان قدر داغ هستند. یک عده‌ای در آن زمان تندترین مواضع را علیه ایشان داشتند و بعد از ده پانزده سال موافق صدرصد ایشان و مخالف نظام شدند. بعضیها هم بودند که در آن موقع در مقابل موضعگیری امام (ره) در مقابل ایشان تحفظ داشتند و حالا بر عکس شده‌اند. خدا ما را از همه افراط و تفریطها حفظ کند.

دستگاه‌هایی هستند که وظیفه قانونی آنها شبیه‌زادایی از شخصیت امام (ره) و احمد آقا بوده، منتهی در مقابل سیل ایجاد شبهات، عملکرد درخشانی نداشته‌اند. شما این عملکرد را چگونه تحلیل می‌کنید؟

چه می‌شود گفت؟
با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

